

تأثیر سیاست شناسایی بر گفتمان سیاست خارجی روسیه
با تمرکز بر خاورمیانه
آرمینا آرم

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران

کیهان برزگر*

دانشیار روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۱۵ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۱۲/۲۲)

چکیده

مبارزه برای شناسایی یکی از دلیل‌های بروز کشمکش و منازعه در عرصه سیاست جهانی و عامل تأثیرگذار بر رفتار بازیگران بین‌المللی، مورد توجه پژوهشگران رشته روابط بین‌الملل قرار گرفته است. هویت بازیگران از راه شناسایی شدن یا شناسایی نشدن «دیگران» شکل می‌گیرد و در تأثیر دیگران، همواره بازتعریف می‌شود. از این دیدگاه، تشدید تنش میان روسیه و ایالات متحد بیشتر به شناسایی نشدن غرب از جایگاه روسیه به‌عنوان «قدرت بزرگ» و شریکی برابر در نظام بین‌الملل مربوط می‌شود. بحث اصلی نویسندگان نوشتار این است که خواست روسیه برای شناسایی جایگاه قدرت بزرگ و سازگار نبودن این خودانگاره با تصویر غرب از روسیه در کنار آرمان این کشور برای دستیابی به این جایگاه، روایت اصلی گفتمان سیاست خارجی روسیه را شکل داده است. در حال حاضر، روسیه با به‌کارگیری سیاست خارجی مبارزه‌جویانه به‌ویژه در اوکراین و سوریه به دنبال تثبیت و شناسایی جایگاه خود در نظام بین‌الملل و مبارزه با یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحد در بحران‌های بین‌المللی است. یافته‌های این نوشتار نشان می‌دهد که استفاده از مفهوم شناسایی، درک بهتری از تلاش روسیه برای ارتقای جایگاهش در عرصه جهانی ارائه می‌کند و فهم انگیزه‌های رفتار سیاست خارجی این کشور را آسان‌تر می‌سازد. در این نوشتار تلاش می‌کنیم تا با بهره‌گیری از مفهوم سیاست شناسایی در چارچوب نظریه سازه‌نگاری به تحلیل رفتار سیاست خارجی روسیه در خاورمیانه توجه و بر این نکته تأکید کنیم که فهم گفتمان سیاست خارجی روسیه با رویکردهای غالب اثبات‌گرایانه و واقع‌گرایانه مانند واقع‌گرایی و بدون توجه به عنصر هویت و سیاست شناسایی، به‌درستی دست‌یافتنی نیست.

کلیدواژه‌ها

خاورمیانه، روسیه، سازه‌نگاری، سیاست خارجی، سیاست شناسایی.

مقدمه

از زمان ظهور روسیه در عرصه سیاست بین‌الملل، این کشور خود را به‌عنوان قدرتی بزرگ در سیاست جهانی در نظر می‌گرفت؛ اما این فهم وجودی از «خود» و جایگاه این کشور را سایر بازیگران بین‌المللی به جز در زمان کوتاهی مورد شناسایی قرار ندادند. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه با بازتعریف نقش و هویت خود در سیاست بین‌الملل به‌دنبال دستیابی به جایگاه «قدرت بزرگ» و تأثیرگذاری بر معادلات جهانی بوده است. این مسئله که با تغییرهای مکرر در دامنه و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی همراه بود، سیاست خارجی روسیه را به‌ظاهر دچار نوعی بی‌ثباتی کرد. بهبود نسبی شرایط اقتصادی روسیه و انفعال ایالات متحد در سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای، فرصتی برای این کشور فراهم کرده است تا با به‌کارگرفتن سیاست خارجی تجدیدنظرطلبانه، آرمان دستیابی به قدرت بزرگ که ریشه در هویت و تاریخ این کشور داشته را دنبال کند. اقدام‌های مسکو در بحران‌های اوکراین و سوریه نشان داد روسیه سیاست خارجی قاطع و مبارزه‌جویانه‌ای به‌کار گرفته است که نشانه‌ای از آرمان‌های این کشور برای دستیابی به جایگاه قدرت بزرگ در عرصه بین‌المللی و شناسایی این جایگاه توسط سایر بازیگران است (Sakwa, 2008: 241-267). تلاش برای دستیابی به جایگاه قدرت بزرگ با منافع جهانی و شناسایی آن، سنگ بنای سیاست خارجی روسیه برای قرن‌ها بوده است (Tsygankov, 2012: 87).

در حال حاضر، مسئله شناسایی نشدن جایگاه روسیه در گفتمان رسمی این کشور در برابر غرب برجسته شده است. برای رهبران روسیه، جایگاه این کشور از ویژگی‌های مورد نیاز سیاست بین‌الملل است و اهمیتی حیاتی دارد (Renshon, 2017: 2-3). از آنجایی که مفهوم جایگاه^۱ با مفهوم شناسایی ارتباط مستقیم دارد، هیچ جایگاهی بدون شناسایی آن توسط سایر بازیگران وجود نخواهد داشت (Wohlforth and Others, 2017: 3). بنابراین روسیه به‌دنبال شناسایی از سوی هم‌تایان غربی خود «به‌عنوان نظامی مشروع از ارزش‌ها و نهادها» است (Tsygankov, 2014: 7). هم‌زمان، تمایل نداشتن غرب در پذیرش جایگاه روسیه سبب ناامیدی، ترس و خشم مسکو شده است. شدت این احساسات هنگامی افزایش می‌یابد که مسائل مهمی مانند ثبات راهبردی، حکمرانی جهانی یا شناخت حوزه نفوذ روسیه در میان باشد (Tsygankov, 2014: 51; Troitskiy, 2016: 29). برای نخبگان روس، جایگاه این کشور در نظم جهانی ارزشی برابر یا حتی مهم‌تر از نگرانی‌های امنیتی و اقتصادی دارد. بنابراین در حال حاضر، روسیه با حضور فعال و تعیین‌کننده در بحران‌های بین‌المللی و منطقه‌ای به‌دنبال دستیابی به جایگاهی هم‌سطح ایالات متحد در نظام بین‌الملل است و بر این نکته تأکید می‌کند

1. Status

که بدون در نظر گرفتن نقش مسکو، دستیابی به راهکاری برای حل بحران‌های بین‌المللی غیر ممکن است. در این زمینه، از هدف‌های اصلی حضور نظامی روسیه در بحران سوریه، تأیید جایگاه این کشور به‌عنوان یک قدرت بزرگ جهانی است (Trenin, 2010).

این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش است که سیاست شناسایی چه نقشی در جهت‌دهی سیاست خارجی روسیه در معادلات جهانی و منطقه‌ای، به‌ویژه در خاورمیانه دارد؟ بحث اصلی این است که خواست روسیه برای شناسایی جایگاه قدرت بزرگ و انطباق‌ناداشتن این خودانگاره با تصویر غرب از روسیه، در کنار آرمان این کشور برای دستیابی به این جایگاه، روایت اصلی گفتمان سیاست خارجی روسیه را به‌ویژه در منطقه خاورمیانه شکل داده است. به لحاظ نظری، سیاست شناسایی در چارچوب نظریه سازه‌انگاری، فهم بهتری از گفتمان سیاست خارجی روسیه در مقایسه با رویکردهای غالب اثبات‌گرایانه و واقع‌گرایانه ارائه می‌دهد. در این زمینه، نویسندگان معتقدند که مسئله شناسایی هویتی جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل توسط غرب در شکل‌گیری منافع ملی این کشور نقشی اصلی داشته است.

سازه‌انگاری، چارچوبی نظری برای فهم گفتمان سیاست خارجی روسیه

دیدگاه رایج در بررسی گفتمان سیاست خارجی روسیه، استفاده از نظریه‌های اثبات‌گرا است که نقش عنصر هویت و افتخار در تکوین منافع ملی و سیاست خارجی را در نظر نمی‌گیرند. از دید واقع‌گرایانی مانند کنت والتز، ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، رفتار واحدها را تعریف می‌کند و سبب می‌شود دولت‌ها به‌دور از ویژگی‌های درونی یا هویتشان در عرصه سیاست بین‌الملل رفتاری مشابه داشته باشند (Waltz, 1979: 163). واقع‌گرایان و لیبرال‌ها مسائل مربوط به روند شکل‌گیری منافع را در نظر نمی‌گیرند؛ بلکه آن را به‌صورت اموری مسلم از پیش تعیین‌شده می‌نگرند که پیش از تعامل اجتماعی وجود داشته‌اند (Price and Reus-Smit, 1998: 261). در چارچوب رهیافت واقع‌گرای، سیاست خارجی روسیه به‌ویژه درگیری‌های این کشور با ایالات متحد در زمینه مسائل مربوط به گسترش نیافتن تسلیحات هسته‌ای، گسترش ناتو به شرق و دخالت آمریکا در مسائل داخلی کشورهای نواستقلال اتحاد شوروی، بازتاب منافع متناقض دوجانبه است.

راهبرد سیاست خارجی روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی، به‌ویژه در دوران پوتین را نمی‌توان فقط با تکیه بر نظریه‌های اثبات‌گرا که اتکایشان توجه به مسائل مادی در شکل‌گیری منافع ملی و کنش خارجی کشورهاست، تجزیه و تحلیل کرد. در این دوران، هویت روسیه به‌عنوان عاملی مهم در تکوین منافع و سیاست خارجی این کشور نقش داشته است. هویت، مجموعه‌ای از باورها در مورد خود، دیگران و روابط میان آن‌ها است (Fearon and Wendt,)

64: 2005). به گفته الکساندر ونت،^۱ هویت دولت‌ها که در طول تاریخ و در تعامل با دیگر هویت‌ها شکل گرفته، رفتار کشورها در صحنه نظام بین‌الملل را شکل می‌دهد (Wendt, 2005: 326). سازه‌انگاران معتقدند هویت، کیستی دولت‌ها را می‌سازد و برتری‌ها و منافع کشورها را شکل می‌دهد. هویت امری ثابت نیست و دستخوش تحول می‌شود، در نتیجه رفتار بیرونی کشورها نیز تغییر می‌کند (Wendt, 2005: 329). سازه‌انگاری تأثیر عامل‌های مادی را نادیده نمی‌گیرد؛ بلکه معتقد است جنبه‌های فرهنگی، هنجارها و هویت‌ها به شدت عامل‌های مادی را در تأثیر قرار می‌دهند. در این رویکرد، عزت نفس^۲ به‌عنوان یکی از عامل‌های تأثیرگذار بر روند شکل‌گیری کنش بیرونی بازیگران در نظر گرفته می‌شود (Wendt, 1999: 137).

سازه‌انگاران با بحث در مورد بنیان‌های غیرمادی، فرض‌های جریان اصلی را رد می‌کنند و مفهوم «معانی» را در مرکز درک اقدام اجتماعی قرار می‌دهند (Hopf, 1998: 191). آن‌ها معتقدند زمینه‌های خاص اجتماعی، منافع ملی را تعریف می‌کند؛ بنابراین به‌جای اینکه فقط به منطقی یا غیرمنطقی بودن اقدام‌ها توجه شود باید روند شکل‌گیری منافع مطالعه شود (Wendt, 1999: 133). سیاست بین‌الملل آن‌گونه که واقع‌گرایان و لیبرال‌ها می‌گویند فقط تلاش برای به‌دست‌آوردن قدرت و ثروت نیست، بلکه بیشتر تلاشی برای به‌دست‌آوردن شناسایی و احترام است و در این راه دولت‌ها ممکن است سیاست خارجی به‌کار گیرند که از نظر واقع‌گرایان یا لیبرال‌ها غیرعقلانی به‌نظر برسد (Wendt, 2005: 19). زیرا هر کشوری در شرایط اجتماعی متمایز عمل می‌کند و نگرانی‌های منحصربه‌فردی دارد. به همین دلیل، جهان را به شیوه خاص خود در نظر می‌گیرد. هویت دولت‌ها یعنی گرایش‌های شناختی، عاطفی و ارزیابی نسبت به «خود» و «دیگری»،^۳ بر ادراک آن‌ها از تهدیدها و فرصت‌ها تأثیر می‌گذارد. ونت معتقد است میان هویت، تصمیم و کنش بازیگران رابطه مستقیم وجود دارد. بنابراین هر بازیگری در ارتباط با دیگران برداشت‌های خاص خود را دارد و براساس آن‌ها، انگاره‌های خود و دیگری شکل می‌گیرد (Wendt, 2005: 328). در این دیدگاه، نحوه درک کارگزاران از روابط جهانی و سایر بازیگران، کنش‌های خارجی آن‌ها را شکل می‌دهد. روابط با سایر کشورها و معانی ذاتی که از راه این روابط ایجاد شده است، زمینه‌ای برای تعیین هویت کشور ایجاد می‌کند.

هر دو رویکرد سازه‌انگاری و واقع‌گرایی توافق دارند که اصول کلی سیاست خارجی روسیه بازتابی از روابط این کشور با سایر کشورها، به‌ویژه ایالات متحد است. تفاوت این رویکردها در تأکید بر فاکتورهای مادی یا اجتماعی در توضیح گفتمان سیاست خارجی است.

-
1. Alexander Wendt
 2. Self Esteem
 3. Self and other

سازه‌انگاران با تأکید بر فرایند جامعه‌پذیری به تأثیر شناسایی اجتماعی و خودانگاره^۱ کشورها در شکل‌گیری سیاست خارجی توجه می‌کنند (Tsygankov, 2010: 672). در همین زمینه، روس‌ها بر اساس هویت ملی‌شان^۲ در طول تاریخ، خود را جزئی از مجموعه غرب می‌دانند؛ اما هم‌زمان باور دارند که از سوی آن‌ها تحقیر شده‌اند. به همین دلیل، غرب و به‌ویژه آمریکا را به‌عنوان دگر^۳ روسیه تعریف می‌کنند. روسیه در طول تاریخ پر فرازونشیب خود خواستار پذیرش جایگاهش به‌عنوان قدرتی بزرگ از سوی غرب بوده است. در قرن‌های هجدهم و نوزدهم، روسیه تمایل داشت که بخشی از اروپا باشد و پس از انقلاب بلشویک، اتحاد شوروی به پذیرش مشروعیت نظام جدید از سوی غرب نیاز داشت. در دهه ۱۹۴۰، روسیه به‌دنبال توجه غرب به موقعیت قدرت بزرگ خود و شناسایی این موقعیت ویژه در اوج دوران جنگ سرد بود (Ringmar, 2002: 112).

از نظر سازه‌انگاری فروپاشی اتحاد شوروی و تبدیل روسیه از ابرقدرتی در سطح جهانی به قدرت متوسط منطقه‌ای دلیل اصلی بحران هویت و عزت نفس پایین این کشور بود که سبب شکل‌گیری گفتمان سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین شد. به گفته آن کلونان^۴، «خواست روسیه برای به‌دست‌آوردن حق مشروع مبنی بر بازیابی جایگاه قدرت بزرگ ریشه بی‌ثباتی نسبی و تناقض در راهبرد سیاست خارجی روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی است» (Clunan, 2009: 112). از دیدگاه سازه‌انگاری علاقه روسیه به قلمرو پسا شوروی نیز به این دلیل است که با هویت ملی یا تصویر «خود» مطابقت دارد. از دست‌دادن سرزمین‌هایی که از نظر تاریخی بخشی از روسیه بوده‌اند، هویت این کشور را با گسست روبه‌رو ساخته و حفظ نفوذ در کشورهای اتحاد شوروی برای تداوم هویت روسیه جدید مهم است که خود را وارث روسیه امپریالیست و اتحاد شوروی معرفی می‌کند. بر اساس نظریه سازه‌انگاری، منطق حاکم بر سیاست خارجی روسیه فقط مبتنی بر الگوی ساده هزینه-فایده، آن‌گونه که واقع‌گرایان و لیبرال‌ها اعتقاد دارند، نیست و شبکه پیچیده‌ای از باورها، هویت، فرهنگ و تاریخ بر منافع ملی و سیاست خارجی روسیه تأثیر می‌گذارد. در این نوشتار، مبارزه برای شناسایی، متغیری اساسی برای ادراک درست از سیاست خارجی روسیه است که در کنار مفاهیمی مانند هویت و خودانگاره به گفتمان کنونی سیاست خارجی روسیه شکل داده است.

-
1. Self Image
 2. Russian Identity
 3. other
 4. Anne Clunan

الف) مفهوم سیاست شناسایی

نخستین بار هگل به مفهوم شناسایی به عنوان چارچوبی برای حرکت از وضعیت طبیعی به سوی تشکیل دولت توجه کرد. در نظریه هگل، انسان نخستین برای رسیدن به خودآگاهی تمایل به شناخته شدن دارد و این مسئله موجب مبارزه‌ای بی‌پایان در طول تاریخ می‌شود (Honneth, 1995: 42). از نظر هگل از آنجا که دولت‌ها در عرصه سیاست جهانی همچنان در وضعیت طبیعی به سر می‌برند، روابط بین‌الملل عرصه مبارزه برای شناسایی میان دولت‌ها است. با الهام گرفتن از مفهوم شناسایی هگل، اکسل هونت^۱ و چارلز تیلور،^۲ سیاست شناسایی را به عنوان پارادایمی نوین وارد ادبیات علوم اجتماعی کردند. از نظر تیلور، تقاضا برای شناسایی ارتباط مستقیمی با هویت دارد، چرا که هویت ما به عنوان انسان، با فهم ما از خود به عنوان کسی که هستیم شکل می‌گیرد و این هویت به وسیله شناسایی یا شناسایی نکردن دیگران صورت‌بندی می‌شود. فرد یا گروه اگر با شناسایی نشدن یا کژشناسایی^۳ از سوی دیگران روبه‌رو شوند، با مشکلات هویتی زیادی روبه‌رو می‌شوند که رفتار آن‌ها را در تأثیر قرار می‌دهد (Taylor, 1992: 36). اکسل هونت هم با تأکید بر اهمیت مسئله شناسایی معتقد است که ریشه بسیاری از منازعات و رفتار بازیگران در عرصه بین‌المللی ریشه در مسئله شناسایی نشدن دارد (Honneth, 2015: 75).

بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل با اشاره به ارتباط میان شناسایی نشدن و وقوع منازعات در سیاست جهانی، مبارزه برای شناسایی را دلیل وقوع بیشتر جنگ‌ها در طول تاریخ دانسته‌اند. فرضیه اصلی توماس لیندمن^۴ در کتاب «دلیل‌های جنگ: تلاش برای شناسایی» این است که شناسایی نشدن به همان اندازه مهم است که سایر متغیرها مانند تهدید، به دست آوردن قدرت یا ثروت در وقوع جنگ و صلح اهمیت دارند (Lindemann, 2011: 73). اریک رینگمار^۵ از دیگر نظریه‌پردازانی است که با تکیه بر مفهوم هویت کشورها، به مسئله شناسایی توجه می‌کند. او با انتقاد از نظریه‌های پوزیتیویستی به این نکته اشاره می‌کند که کشورها با وجود دنبال کردن منافع مادی به دنبال تثبیت هویت‌هایی مشخص هستند که به کسب اعتبار و شناسایی مربوط است (Ringmar, 2012: 87). از نظر رینگمار روسیه چه در زمان اتحاد شوروی و چه در دوران پس از فروپاشی از سوی غرب به عنوان قدرتی بزرگ مورد شناسایی قرار نگرفت. همین مسئله دلیل رفتار تجدید نظرطلبانه این کشور در قرن بیستم بوده است.

1. Axel Honeth
2. Charles Taylor
3. Misrecognition
4. Thomas Lindemann
5. Eric Ringmar

الکساندر ونت در مقاله‌ای با عنوان «چرا یک دولت جهانی اجتناب‌ناپذیر است» دو نوع شناسایی را تعریف می‌کند. شناسایی حداقلی^۱ که در آن کشورها به دنبال به رسمیت شناخته شدن حاکمیت مستقل خود برای ورود به عرصه سیاست جهانی هستند و شناسایی حداکثری^۲ که در این مدل کشورها به دنبال به رسمیت شناخته شدن جایگاه یا ویژگی خاص خود هستند (Wendt, 2003: 502). شناسایی حداقلی به مفهوم حقوقی شناسایی به ویژه در حقوق بین‌الملل مربوط است؛ در حالی که سوژه شناسایی حداکثری به دلیل ویژگی خاصی که دارد مورد احترام دیگران قرار می‌گیرد. ونت مفهوم شناسایی را این‌گونه تعریف می‌کند: دولت‌ها با شناسایی یکدیگر به موجودیت طرف مقابل احترام می‌گذارند. در نتیجه، به حق حیات در عرصه بین‌المللی دست می‌یابند. شناسایی کشورها از سوی دیگران سبب می‌شود تا آن‌ها به عنوان سوژه‌ای مستقل در جامعه بین‌المللی شناخته شوند (Wendt, 2003: 526).

تلاش برای شناسایی با مفهوم عزت نفس ملی رابطه مستقیم دارد. به این معنا که دیگران «خود» ملی را به عنوان شریکی برابر در عرصه سیاست جهانی به رسمیت بشناسند (Wendt, 2005: 18). بر اساس نظریه ونت، در طول تاریخ کشورهایایی که عزت نفس پایینی را تجربه کرده‌اند همواره به دنبال تغییر وضع موجود و تجدیدنظرطلبی در سیاست بین‌الملل بوده‌اند. همین مسئله مبنای اصلی کنش‌های خارجی آن‌ها را شکل داده است، مانند آلمان‌ها پس از جنگ جهانی اول و روس‌ها پس از فروپاشی اتحاد شوروی (Wendt, 2005: 18). بنابراین در روابط بین‌الملل بازی شناسایی است و سیاست خارجی کشورها نتیجه ادراک و توصیف از «دیگران» و «خود» است (Tsygankov, 2010: 669).

روسیه که از زمان فروپاشی اتحاد شوروی با دردهای زیادی برای بازتعریف نقش و جایگاه خود در عرصه سیاست بین‌الملل روبه‌رو بوده است، اکنون با تکیه بر هویت ملی، تاریخ باشکوه و فرهنگ راهبردی خود به دنبال بازیابی جایگاه قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل و شناسایی این جایگاه توسط آمریکا و غرب است (Tsygankov, 2013: 75). در همین زمینه، هویت متضاد روسیه (آیا روسیه کشوری غربی یا تمدن منحصر به فرد است) و شناسایی نشدن جایگاهش توسط سایر کشورها، به عنوان دلیل‌های پیروی نکردن کامل روسیه از هنجارها و مقررات بین‌المللی است.

ب) خودانگاره «قدرت بزرگ» و گفتمان سیاست خارجی روسیه

به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰ سبب شد تا سیاست‌های روسیه در جهتی

1. Thin Recognition
2. Thick Recognition

به شکل کامل متفاوت از دولت یلتسین و سایر طرفداران غرب‌گرایی^۱ حرکت کند. آیین سیاست خارجی پوتین با تأکید بر جایگاه قدرت بزرگ، گفتمان ژئوپلیتیکی ایجاد کرد که روسیه را در تقابل با آمریکا قرار داد. پوتین تجلی ظهور هویت جدیدی در روسیه است، هویتی که نه غربی و نه اوراسیایی است؛ بلکه هویتی اصیل مبتنی بر ویژگی‌های منحصر به فرد روسیه است (Bahrami Moghadam and Sotoodeh, 2014: 37). در این دوران، روسیه پایین‌ترین درجه عزت نفس در تاریخ خود را تجربه می‌کرد و پوتین در صدد بازسازی آن بود. تحول‌های بین‌المللی از جمله گسترش ناتو به شرق، یک‌جانبه‌گرایی‌های آمریکا در زمینه پیمان کاهش سلاح‌های راهبردی، حمله به عراق، دخالت در امور داخلی کشورهایی که به‌طور سنتی در حوزه نفوذ روسیه قرار دارند، مانند گرجستان و اوکراین و نادیده گرفتن نقش روسیه حتی در منطقه خارج نزدیک خود، همگی حس ضعف در روسیه را تقویت می‌کرد (Hopf, 2004).

آندره تسیگانکو از مفهوم افتخار^۲ به‌عنوان مقوله‌ای حیاتی در رابطه با جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل استفاده می‌کند (Tsygankov, 2014: 347). با استفاده از این اصطلاح او کرامت و شکوه را با عنوان افتخار طبقه‌بندی می‌کند. حس افتخار روسیه، ایده‌ای متمایز از خود ملی است و محدود به حفاظت از جایگاه بین‌المللی کشور نیست. تغییر احساسات کرملین از امید (هنگامی که شأن روسیه مورد احترام است) به ناامیدی، ترس و خشم (زمانی که هویت یا افتخار روسیه مورد شناسایی قرار نمی‌گیرد) نباید فقط به مسئله پویایی قدرت و جایگاه بین‌المللی این کشور تقلیل یابد (Tsygankov, 2010: 678).

در این دوران، روس‌ها به این نتیجه رسیدند که آمریکا و غرب، این کشور را به‌عنوان شریکی برابر در عرصه سیاست بین‌الملل شناسایی نمی‌کنند؛ بنابراین آن‌ها با بازتعریف دستور کار سیاست خارجی بر سه هدف اصلی متمرکز شدند: سلطه نرم در منطقه اوراسیا، برابری با قدرت‌های بزرگ جهان و عضویت فعال در نظام چندقطبی جهانی (Trenin, 2009: 17). روسیه با رهبری پوتین تلاش کرد تا با دسترسی به این هدف‌ها در روابط جهانی، نقش و تأثیرگذاری بیشتری داشته باشد. در این دوران راهبرد کلان سیاست خارجی روسیه در قالب نظریه «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند»^۳ تئوریزه شد. بر مبنای این راهبرد، همگرایی مبتنی بر فایده با نظام بین‌الملل و رابطه برابر با آمریکا و کشورهای غربی و حفظ حاکمیت و استقلال به‌عنوان راهکاری منطقی برای بازگرداندن جایگاه روسیه به‌عنوان قدرتی بزرگ در نظم جدید مورد تأکید قرار گرفت (Koolae and Noori, 2007: 382). «نظریه قدرت بزرگ مدرن

1. Westernizers
2. Honor
3. Normalized Modern Great Power

هنجارمند» به دنبال تبدیل روسیه به قدرت بزرگ^۱ و شناسایی این وضعیت توسط غرب و آمریکا است. بر اساس این گفتمان، روسیه تلاش می‌کند جایگاه خود را در ساختار نظام بین‌الملل خارج از نظم هژمونیک غربی تعریف کند (Bahrami Moghadam and Sotoodeh, 2014: 34).

الگوی تداوم و استمرار در گفتمان‌های سیاست خارجی روسیه

فرهنگ و هویت ملی در فرایند شکل‌گیری گفتمان سیاست خارجی کشورها بسیار با اهمیت هستند. باورهای فلسفی اساسی در مورد خودنگاره کشور، ادراک در مورد دوستان و دشمنان و فرض‌ها در مورد جریان تاریخ و ماهیت روابط بین‌الملل، ایده‌ها و مفاهیم سیاست خارجی را شکل می‌دهند (Dyson, 2001: 340). درک گفتمان سیاست خارجی روسیه یا پیش‌بینی آینده بدون درک درستی از گذشته اگر غیرممکن نباشد، بسیار دشوار است. با وجود تغییرهای مهمی که در محیط داخلی روسیه رخ داده است، سیاست خارجی این کشور پیش از اتحاد شوروی، در دوران شوروی و پس از جنگ سرد بر اساس اصول واحدی تداوم داشته است (LeDonne, 1997: 35-76). از دیدگاه تاریخی، این کشور با بهره‌گیری از راهبردهای متنوع و استفاده از ظرفیت‌های موجود به دنبال تقویت جایگاه و امنیت خود بوده و در تقویت توان خود برای ایفای نقش کشوری قدرتمند در عرصه سیاست بین‌الملل تلاش کرده است.

در روسیه، سه سنت تفکر سیاست خارجی وجود دارد که همگی بر مبنای مجموعه مختلف باورهای اصلی در مورد جهان و موقعیت روسیه در آن شکل گرفته‌اند (Omelicheva and Zubyska, 2016: 32-33): نخست، غرب‌گرایان که روسیه را بخشی پیشرفته از تمدن غربی در نظر می‌گیرند و معتقدند که روسیه باید ارزش‌های دموکراتیک جهانی و شیوه‌های بازار آزاد را در نظر بگیرد و با کشورهای غربی رابطه‌ای قوی برقرار کند؛ دوم، تمدن‌گرایان یا اوراسیاگرایان که بر متمایز و منحصر به فرد بودن تمدن روسیه تأکید دارند. بنابر نظر اوراسیاگرایان، فرهنگ روسیه متفاوت و حتی برتر از سنت و فرهنگ غرب است و مأموریت این کشور مبارزه با نظام ارزش‌های غربی، انتشار باورهای خود در خارج از کشور و متحد کردن سرزمین‌های منطقه اوراسیا با رهبری دولت روسیه است. سرانجام، دولت‌گرایان که بر عظمت تاریخی روسیه و توانایی آن برای تأمین امنیت و دفاع از خود تأکید می‌کنند. آن‌ها علاقه‌مند به شناسایی جایگاه قدرت بزرگ روسیه با کشورهای غربی هستند و در تأثیر دیدگاه‌های ژئوپلیتیک در رابطه با امنیت روسیه قرار دارند و معتقدند تهدیدهای خارجی علیه این کشور همه‌جا وجود دارد. بنابراین اصول مردم‌سالاری، حقوق بشر و ارزش‌های دیگر،

1. Great Power

تابعی از نظم، ثبات و امنیت روسیه است (Tsygankov, 2013: 187). سیاست خارجی روسیه، در دوران تاریخی و جدید همواره مبارزه و اصطکاک میان این سنت‌های سیاست خارجی است که روایت‌های متعارضی در مورد وضعیت روابط بین‌الملل، ماهیت هویت روس‌ها و موقعیت روسیه در جهان را نشان می‌دهد.

الف) جایگاه غرب به‌عنوان «دگر» در سیاست خارجی روسیه

به‌طور کلی، روس‌ها سیستم ارزش‌های خود را سیستمی ضد غربی تعریف نمی‌کنند و شناسایی غرب را به‌عنوان مؤلفه‌ای حیاتی از چنین نظام ارزشی می‌دانند. این مسئله در موارد متعدد همکاری روسیه با کشورهای غربی، از جمله امنیت جمعی و جنگ علیه تروریسم آشکار است. در همه موارد، روسیه با حمایت از ثبات بین‌المللی و صلح با کشورهای غربی همکاری می‌کرد. هنگامی که غرب اعتبار و ارزش‌های سیاست خارجی روسیه را به رسمیت می‌شناسد، همکاری بین‌المللی مثبتی ظهور می‌کند؛ اما زمانی که «دگر» مشخص روسیه اقدام‌ها و ارزش‌های این کشور را به چالش می‌کشد، روسیه از متحدان غربی خود دور می‌شود و به سوی ائتلاف‌های غیر غربی روی می‌آورد. غرب به‌عنوان مرجعی نمادین برای خودشناسی، نقش مهمی در تاریخ روسیه ایفا کرده است؛ اما پس از دوره کوتاه نزدیکی به غرب در سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲، روسیه به مخالف هژمونی جهانی ایالات متحد تبدیل شد. در این زمینه، گسترش ناتو به شرق با استفاده از لفظ تجاوز ایالات متحد در حوزه سنتی نفوذ روسیه توصیف شد و در سیاست داخلی طرح‌های حمایت‌شده از سوی غرب که از کثرت‌گرایی سیاسی و دمکراتیک‌سازی در دولت‌های پسا شوروی پشتیبانی می‌کرد، به‌عنوان تلاش‌های مخفی برای محاصره و سرکوب دولت روسیه به تصویر کشیده شد (Browning, 2008: 7).

در سند سیاست خارجی روسیه مصوب ۱۹۹۳، غرب به‌عنوان تجسم ایده‌های دمکراتیک و لیبرال پذیرفته شد و رسیدن به شاخص‌های آن یعنی مردم‌سالاری، توسعه صنعتی و رفاه در میان اولویت‌های اصلی روسیه قرار گرفت. هرچند در اسناد بعدی (سند سیاست خارجی سال ۲۰۰۰ و آیین سیاست خارجی سال ۲۰۰۸) همه اشاره به غرب با منابع کلی‌تر یعنی «جامعه جهانی» و «اقتصاد جهانی» جایگزین شد. در این اسناد به غرب به‌عنوان تجسم هنجارها و ارزش‌ها توجه شده و از اجزای تشکیل‌دهنده آن، مانند ناتو و ایالات متحد جدا شده است. غرب به‌عنوان مفهوم پیشرفت و نوسازی هنوز در شکل‌گیری «خود» روسیه نقش مهمی دارد. با وجود مواضع رسمی مبنی بر نبود دشمنی میان دوطرف، نه مسکو و نه واشنگتن قادر به ایجاد محیطی پایدار برای روابط دوجانبه نیستند. آنچه مسئله را پیچیده‌تر می‌کند اختلاف‌های مفهومی اساسی دو طرف با یکدیگر و نداشتن ادراک مشترک از نظم جهانی در حال پیدایی

است (Tsygankov, 2014: 15). آن‌ها تعریف‌های متفاوتی از مفهوم قدرت بزرگ، وضعیت و نقش ایالات متحد و روسیه در جهان دارند که سبب ایجاد مشکل جایگاه^۱ میانشان می‌شود. در سال ۲۰۱۷، سرگئی لاوروف درباره روابط آمریکا و روسیه گفت: «ما خواهان روابط مبتنی بر پراگماتیسم، احترام متقابل و درک مسئولیت ویژه خود برای ثبات جهانی هستیم». در سال‌های گذشته، مشکلات مربوط به جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل حل نشده باقی مانده است و تمایل نداشتن دو طرف به دادن قدرت یا افتخار به یکدیگر، به رقابت در حال افزایش بین مسکو و واشنگتن منجر شده است (Troitskiy, 2016: 29).

ب) روسیه و نظم در حال ظهور جهانی

از نظر روس‌ها نظم بین‌المللی پس از فروپاشی نظام دوقطبی زیر سلطه ایالات متحد قرار گرفت. روسیه، ایالات متحد را برای تحمیل قوانین خود به سایر کشورها از جمله کشورهای پسا شوروی (اوکراین و گرجستان) محکوم می‌کند. رهبران این کشور از آمریکا برای ریشه‌کن کردن اصول اساسی سیستم وستفالیایی یعنی حاکمیت، تمامیت ارضی و مداخله‌نکردن، که سبب بحران‌های نظام‌مند و درگیری‌های نظامی شده است، انتقاد کرده و نارضایتی خود را از یک‌جانبه‌گرایی غرب ابراز کرده‌اند (Batalov, 2005: 48, Torkunov, 2004: 118). روسیه جایگاه خود را به‌عنوان زیردست ایالات متحد و شریکی نابرابر در نظام بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد نپذیرفت و به دنبال روش‌های عملی مقابله با آمریکا، به‌دست آوردن نفوذ در فضای پسا شوروی و بهبود وضعیت کشور به‌عنوان قدرت بزرگ بود (Tsygankov, 2014: 348).

از اواخر دهه ۱۹۹۰، مفهوم چندجانبه‌گرایی، یکی از مؤلفه‌های اصلی سیاست خارجی روسیه بوده است. رهبران روسیه دنیای چندقطبی را اساساً پایدارتر از جهانی زیر سلطه یک قدرت (ایالات متحد) می‌بینند و معتقدند که نظام چندقطبی که توسط قدرت‌های بزرگ، از جمله روسیه اداره شود به میزان کمتری منافع ملی این کشور را تهدید می‌کند. در سند سیاست خارجی روسیه در سال ۲۰۰۰ به‌صراحت اعلام شده است که: «روسیه باید به‌دنبال برقراری سیستم چندقطبی در روابط بین‌الملل باشد که تنوع دنیای جدید با گوناگونی منافع را نشان می‌دهد». به‌تازگی از اصطلاح‌های «چندقطبی» و «چندگانه» به‌طور متناوب در گفتمان‌های علمی و سیاسی روسیه استفاده شده است. بنابر گفته سرگئی لاوروف، «فعالیت‌های دیپلماتیک روسیه با هدف ایجاد تأثیر مثبت بر فرایندهای جهانی در جهت ایجاد نظامی چندجانبه، ایده‌آل و منظم در روابط بین‌الملل استوار است که در آن روسیه به‌عنوان یکی از مراکز اصلی قدرت

1. Status Dilemma

نقش اساسی دارد. امروزه بیشتر کارشناسان معتقدند اهمیت اصلی نظام بین‌الملل کنونی در تقویت و پایداری یک نظم جهانی چندقطبی است» (Lavrov, 2013: 4). این نگرش جهانی روسیه در تغییر نگاه منطقه‌ای مسکو نیز مؤثر بوده است. اکنون در نتیجه تحولات جدید ژئوپلیتیک در اوکراین، سوریه و شرق مدیترانه، نگاه روسیه تغییر کرده است. در حال حاضر، مسکو به دنبال ائتلاف یا حتی اتحاد راهبردی با سایر کشورها در منطقه نیست؛ بلکه بیشتر خواهان پیروی از نوعی سیاست «بی‌طرفی مثبت سیال» است که بر پایه آن در میدان‌های سیاست منطقه‌ای و جهانی به نفع منافع و امنیت خود نقشی آزادانه ایفا کند. فرضیه جدید سیاست خارجی روسیه، بازیگری در همه میدان‌های منطقه‌ای و جهانی است و در این راه خواستار استفاده از همه ظرفیت‌های موجود در جهت تأمین منافع و تقویت پایه‌های قدرت ملی خود است (Barzegar, 2019).

خودانگاره قدرت بزرگ در نگاه خاورمیانه‌ای روسیه

در دوران جنگ سرد، سیاست اتحاد شوروی در خاورمیانه در تأثیر فضای دوقطبی، به دنبال حمایت از متحدان منطقه‌ای مانند عراق و سوریه و تقویت حوزه نفوذ بود. با فروپاشی اتحاد شوروی و آغاز ناآرامی‌ها در روسیه، محدودیت‌های اقتصادی و به دنبال آن کاهش ارائه کمک‌های مالی و تسلیحاتی به این کشورها، توجه مسکو به خاورمیانه کاهش پیدا کرد (Shumilin, 2016: 17). برای حدود یک دهه پس از فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه بیشتر درگیر مسائل و مشکلات داخلی خود بود. اما به تدریج با افزایش قیمت انرژی در اواخر دهه ۱۹۹۰ و به قدرت رسیدن پوتین که گفتمان عملگرایی^۱ در سیاست خارجی را پیش گرفته بود، این کشور توانست با غلبه نسبی بر مشکلات خود، راهبرد جدیدی در سیاست خارجی به کار گیرد (Oliker and Others, 2009: 113). اکنون روس‌ها تلاش دارند با توجه به خلأ سیاسی ناشی از نبود آمریکا در خاورمیانه، از شرایط منطقه برای دستیابی به جایگاه خود در نظام بین‌الملل استفاده کنند. مدل جدید روسی بیشتر خواهان ادغام و تقویت روابط با شرق برای تعادل هم‌زمان روابط خود با غرب است. برخلاف دوران اتحاد شوروی که شرق‌گرایی روسیه بر محور ایدئولوژیک استوار بود، اکنون گرایش به شرق و ادغام منطقه‌ای بر مبنای منفعت‌محوری و تقویت قدرت راهبردی این کشور است (Barzegar, 2019).

ورود نظامی روسیه در سوریه به عنوان نقطه عطفی در بازگشت این کشور به منطقه در نظر گرفته می‌شود. در واقع از مهم‌ترین دلایل‌های حضور نظامی روسیه در سوریه، در کنار تهدیدهای امنیتی ناشی از ظهور جریان‌های افراط‌گرا در منطقه «خارج نزدیک» این کشور،

1. Pragmatic Discourse

واکنشی به تضاد این کشور با آمریکا و تمایل به شناسایی جایگاه روسیه به عنوان قدرتی بزرگ از سوی آمریکا است. بسیاری از رهبران و کارشناسان غربی انتظار داشتند با توجه به اجماع غرب در برابر بشار اسد، روسیه مواضع خود در برابر حمایت از اسد را تغییر دهد. این انتظار تا حدی به دلیل درک درست نداشتن از دلیل‌ها و انگیزه‌های حضور این کشور در سوریه و حمایت از اسد با تمرکز بر منافع مادی این کشور بود. از مهم‌ترین دلیل‌های حمایت از اسد، نگرانی روسیه از نادیده‌انگاشته شدن نقش این کشور به عنوان یک قدرت بزرگ در مسائل جهانی و منطقه‌ای است (Bahrami Moghadam and Sotoodeh, 2014: 39). در واقع، روسیه با ورود نظامی به بحران سوریه و با دست‌زدن به کنش توانمندساز مداخله، هویت خود را به عنوان قدرتی بزرگ و ساختاری که به آن معنا می‌بخشید بازتولید کرد (Hopf, 2013: 349).

حضور روسیه در خاورمیانه با تغییرهای دیپلماسی این کشور ناشی از اختلاف‌ها با آمریکا و اتحادیه اروپا به ویژه در زمینه سوریه و اوکراین، مربوط است. در نتیجه این تنش‌ها و تلاش برای حفظ جایگاه بین‌المللی، روسیه تلاش کرده است تمرکز خود از غرب را به سایر مناطق از جمله خاورمیانه، تغییر دهد (Connolly, 2015). پوتین در کنفرانس فدرال روسیه در دسامبر ۲۰۱۴ همکاری با کشورهای خاورمیانه را یکی از اولویت‌های دیپلماسی روسیه اعلام کرد. در فوریه ۲۰۱۵، سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه گفت که اکنون آسیا (که در روسیه به طور سنتی شامل خاورمیانه است)، منعکس‌کننده منافع ملی این کشور در قرن بیست و یکم است (en.kremlin.ru, 2000). حمایت از اسد، برقراری روابط نزدیک‌تر با ایران و نزدیک شدن به مصر، به صورت نمادین نشان از بازگشت روسیه به جایگاه سنتی خود برای کسانی بود که برای شکوه و جلال امپراتوری شوروی دل‌تنگ بودند.

روابط روسیه با آمریکا به عنوان عامل تعیین‌کننده پویایی روابط این کشور با قدرت‌های خاورمیانه در نظر گرفته می‌شود. تمرکز بر روابط با غرب به ویژه آمریکا سبب شد روسیه موضع خود در مورد خاورمیانه را ابزاری در نظر بگیرد که با آن می‌تواند سیاست‌هایش در برابر واشنگتن را در تأثیر قرار دهد (Kolobo and Kornilov, 2011). روابط خوب با قدرت‌های خاورمیانه این فرصت را برای مسکو فراهم کرد تا از انزوای بین‌المللی جلوگیری کند و تأثیر تحریم‌های غرب کاهش یابد. هدف کلی پوتین در خاورمیانه تأکید بر نقش روسیه به عنوان یک قدرت بیرونی مهم در یکی از مناطق ناپایدار جهان است. روسیه با بهره‌گیری از اصول پراگماتیسم با هر نیروی مشروع در منطقه همکاری می‌کند و به دنبال پرکردن خلأ قدرت جهانی ناشی از سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه است. از سوی دیگر، هر چند روسیه نفوذ زیادی در خاورمیانه و جهان پیدا کرده است هم‌زمان قدرت کافی برای اقتناع سایر بازیگران برای پیروی از سیاست‌های خود را ندارد. بر این مبنا، روسیه خواهان ورود به شکاف‌های درون عربی برای نمونه، بین سعودی و قطر یا بین ایران و سعودی یا سایر اعراب

نیست. چون به طور طبیعی فرضیه جدید سیاست خارجی روسیه، یعنی بازیگری در تمام میدان‌ها، را به چالش می‌کشد و از قدرت میانجیگری روسیه می‌کاهد (Barzegar, 2019). در این زمینه مسکو در خاورمیانه چندین هدف را دنبال می‌کند: ۱. تضعیف مردم‌سالاری غربی و نظم بین‌المللی لیبرال با رهبری ایالات متحد به‌ویژه در جایی که حوزه نفوذ سنتی آمریکا بوده است؛ ۲. تضعیف نهادهای سیاسی و امنیتی غرب؛ ۳. نشان‌دادن بازگشت روسیه به‌عنوان یک ابرقدرت در مقیاس جهانی؛ ۴. ارتقای منافع تجاری، نظامی و انرژی روسیه؛ ۶. مبارزه با جریان‌های افراط‌گرایی و تروریسم در نزدیک مرزهای روسیه (Hill, 2013: 30).

نتیجه

این نوشتار با بهره‌گیری از سیاست‌شناسایی و در چارچوب نظریه سازه‌انگاری، گفتمان سیاست خارجی روسیه به‌ویژه در خاورمیانه را بررسی کرده است. بر این اساس، هویت روسیه و آرمان این کشور برای دستیابی به جایگاه قدرت بزرگ نقش مهمی در تکوین منافع ملی و در نتیجه سیاست خارجی این کشور به‌ویژه در دوران پوتین داشته است. یافته‌های نوشتار نشان می‌دهند که هدف اصلی گفتمان سیاست خارجی روسیه در کنار پیشینه‌سازی قدرت و ثروت، به‌دست‌آوردن شناسایی و بازیابی جایگاه قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل است. تقابل روسیه و غرب در سطح نظام بین‌الملل و خاورمیانه بر سر مسئله شناسایی، جایگاه روسیه و در نظر گرفتن نقش این کشور در بحران‌های جهانی و منطقه‌ای است. رویکرد تجدیدنظرطلبانه روسیه در اوکراین و سوریه نشان‌دهنده حساسیت ویژه‌ای است که روسیه در ارتباط با هویت قدرت بزرگ گمشده‌اش دارد و به ویژگی اصلی سیاست خارجی این کشور تبدیل شده است. بر این اساس، مشکل روسیه فقط یک مشکل امنیتی نیست؛ بلکه بیشتر معمای جایگاه این کشور در نظام بین‌الملل و شناسایی آن از سوی غرب است.

در راستای تبدیل شدن به قدرت بزرگ و نمایش این وضعیت به دیگر قدرت‌ها، روسیه هم‌زمان تلاش می‌کند تا با ورود به بحران‌های منطقه‌ای مانند سوریه و پرکردن خلأهای ایجادشده در مناطق پیرامونی، تعادل قدرت را به نفع خود در صحنه جهانی حفظ کند. روسیه با استفاده از انفعال ایالات متحد در خاورمیانه و تحولات جاری منطقه به‌ویژه در بحران سوریه به دنبال بازتعریف جایگاه خود به‌عنوان قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل و احیای اعتبار و نفوذ سیاسی خود است. بحران سوریه فرصتی برای روسیه فراهم کرده است تا پس از سال‌ها، با حضور فعال و گسترده در خاورمیانه علاوه بر مقابله با یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحد، جایگاه خود در نظم در حال ظهور جهانی و منطقه‌ای

را تثبیت کند. بنابراین لازم است تا پژوهشگران روابط بین‌الملل در بررسی رویکرد سیاست خارجی روسیه و ادراک بهتر از دلیل‌ها و انگیزه‌های این کشور برای حضور قدرتمند در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، به‌ویژه در منطقه خاورمیانه پس از سال ۲۰۱۵ و حضور نظامی این کشور در بحران سوریه نقش عنصر هویت و سیاست شناسایی را بیشتر در نظر داشته باشند.

References

A) Persian

1. Bahrami Moghadam, Sajad and Aliasghar Sotoodeh (2014), "Identity Debates and Russia's Foreign Policy Transformation", **Iranian Journal of International Policy Research**, Vol. 2, No. 2, pp. 23-43.
2. Barzegar, Kayhan (2019), "Russia's Game in the East", **Tabnak**, Available at: <https://www.tabnak.ir/fa/news>, (Accessed on: 17/01/2019).
3. Koolae, Elaheh and Alireza Noori (2007), "The Evolution of Russian Foreign Policy during Putin's Era", **Law and Political Science Journal**, Vol. 2, No. 3, pp. 377-394.
4. Wendt, Alexander (2005), **Social Theory of International Politics**, Translated by Homeira Moshirzadeh, Tehran: Institute for Political and International Studies.

B) English

1. Batalov, Eduard (2005), **World Development and World Order: an Analysis of Contemporary American Theories**, Moscow: POSSPEN.
2. Browning, Christopher (2008), "Reassessing Putin's Project: Reflections on IR Theory and the West", **Problems of Post-Communism**, No. 55, pp. 3-13.
3. Clunan, Anne (2009), **The Social Construction of Russia's Resurgence: Aspirations, Identity, and Security Interests**, Baltimore, The Johns Hopkins University Press.
4. Connolly, R. (2015), "Troubled Times: Stagnation, Sanctions and the Prospects for Economic Reform in Russia", **Royal Institute of International Affairs**, Available at: <https://www.chathamhouse.org>, (Accessed on: 15/12/2017).
5. Dyson, Stephen B. (2001), "Drawing Policy Implications from the Operational Code of a New Political Actor: Russian President Vladimir Putin", **Policy Sciences**, Vol. 34, No. 3, pp. 329-346.
6. Fearon, James and Alexander Wendt (2005), "Rationalism v. Constructivism: a Skeptical View", in: Walter Carlsnaes, Thomas Risse and Beth A. Simmons (ed.), **Handbook of International Relations**, London: Sage, pp. 52-72.
7. Hill, F. (2013), "The Real Reason Putin Supports Assad", **Foreign Affairs**, Available at: <http://www.foreignaffairs.com>, (Accessed on: 28/3/2013).

8. Honneth, A. (1995), **The Struggle for Recognition: the Moral Grammar of Social Conflicts**, Cambridge: MIT Press.
9. Honneth, A. (2015), "Education and the Democratic Public Sphere: a Neglected Chapter of Political Philosophy", in: Jonas Jakobsen and Odin Lysaker (eds.), **Recognition and Freedom: Axel Honneth's Political Thought**, Leiden: Brill, pp. 17-33.
10. Hopf, T. (1998), "The Promise of Constructivism in International Relations Theory", **International Security**, Vol. 23, No. 1, pp. 171-200.
11. Hopf, T. (2004), "Russia's Place in the World an Exit Option?", **Russiavotes**, Available at: <http://www.russiavotes.org>, (Accessed on: 28/1/2013).
12. Hopf, T. (2013), "Common Sense Constructivism and Hegemony in World Politics", **International Organization**, Vol. 67, No. 2, pp. 317-354.
13. Kolobov, Oleg and Alexander Kornilov (2011), "Middle East Policy of Russia under President Medvedev: Strategies, Institutes, Faces", **Bilge Strateji**, Issue 2, No. 4, Available at: <http://www.academia.edu/>, (Accessed on: 25/7/2012).
14. Lavrov, Sergey, (2013), "Russia's Foreign Policy Philosophy", **International Affairs**, Vol. 8, No. 3, pp. 1-7.
15. LeDonne, John (1997), **The Russian Empire and the World, 1700–1917: the Geopolitics of Expansion and Containment**, Oxford University Press.
16. Lindemann, Thomas (2011), "Peace through Recognition: an Interactionist Interpretation of International Crises", **International Political Sociology**, Vol. 5, No. 1, pp. 68–86.
17. Olikier, O., K. Crane and C. Yusupov (2009), "Russian Foreign Policy: Sources and Implications", **RAND Report**, Santa Monica, Available at: https://www.rand.org/content/dam/rand/pubs/monographs/2009/RAND_MG768.pdf, (Accessed on: 12/10/2017).
18. Omelicheva, Mariya Y. and Lidiya Zubyska (2016), "An Unending Quest for Russia's Place in the World: the Discursive Co-evolution of the Study and Practice of International Relations in Russia", **New Perspectives**, Vol. 24, No. 1, pp. 19-51.
19. Price, Richard and Christian Reus-Smit (1998), "Dangerous Liaisons? Critical International Theory and Constructivism", **European Journal of International Relations**, Vol. 4, No. 3, pp. 28-49.
20. Renshon, Jonathan (2017), **Fighting for Status: Hierarchy and Conflict in World Politics**, Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
21. Ringmar, Eric (2002), "The Recognition Game: Soviet Russia against the West", **Cooperation and Conflict**, Vol. 37, No. 2, pp. 115–136.
22. Ringmar, E. (2012), **The International Politics of Recognition**, Boulder: Co./Londres, Paradigm Publishers.

23. "Russia's National Security Strategy" (2000), Jan. 11, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/37442>, (Accessed on: 13/10/2014).
24. Sakwa, Richard (2008), "New Cold War or Twenty Years' Crisis? Russia and International Politics", **International Affairs**, Vol. 84, No. 2, pp. 241-267.
25. Shumilin, Alexander (2016), "Russia's Diplomacy in the Middle East, Back to Geopolitics", **Russie-Nei**, No. 93, pp. 1-28.
26. Taylor, C. (1992), "The Politics of Recognition", in: A. Gutmann (ed.), **Multiculturalism and The Politics of Recognition**, Princeton, NJ: Princeton University Press, pp. 25-74.
27. Torkunov, Anatoly (2004), **Contemporary International Relations and World Politics**, Moscow: MGIMO.
28. Trenin, Dmitri (2009), "Russia's Spheres of Interest, not Influence", **The Washington Quarterly**, Vol. 16, No. 4, pp. 3-22.
29. Trenin, Dmitri (2010), "Russia's Policy in the Middle East: Prospects for Consensus and Conflict with the United States", **The Century Foundation**, New York, Available at: www.tcf.org, (Accessed on: 14/1/2013).
30. Troitskiy, Mikhail (2016), "The Need to Massage Egos: Status Politics as a Crucial Element of US-Russia Relations", **PONARS Eurasia Policy Memo**, No. 445, pp. 28-31.
31. Tsygankov, Andrei P. (2010), "National Ideology and IR Theory: Three Incarnations of the 'Russian Idea'", **European Journal of International Relations**, Vol. 16, No. 4, pp. 663-686.
32. Tsygankov, Andrei P. (2012), **Russia and the West from Alexander to Putin: Honor in International Relations**, Cambridge: Cambridge University Press.
33. Tsygankov, A. P. (2013), **Russia's Foreign Policy: Change and Continuity in National Identity**, New York: Rowman and Littlefield Publishers.
34. Tsygankov, Andrei (2014), "The Frustrating Partnership: Honor, Status and Emotions in Russia's Discourses of the West", **Communist and Post-Communist Studies**, Vol. 47, Nos. 3-4, pp. 345-354.
35. Waltz, Kenneth (1979), **Theory of International Politics**, New York: McGraw-Hill.
36. Wendt, Alexander (1999), **Social Theory of International Politics**, Cambridge, New York and Port Melbourne: Cambridge University Press.
37. Wendt, A. (2003), "Why a World State is Inevitable", **European Journal of International Relations**, Vol. 9, No. 4, pp. 491-542.
38. Wohlforth, W., B. De Carvalho, H. Leira and I. Neumann (2017), "Moral Authority and Status in International Relations: Good States and the Social Dimension of Status Seeking", **Review of International Studies**, Vol. 44, No. 3, pp. 526-546.